

مددگاری: ۷۰٪ - بین المللی زبان و ادبیات زبان پارسی
پژوهش: زبان و ادبیات فارسی (PA-P) - زبان و ادبیات عربی (PA-U)
دسته: دانشجویی - ۱۵۰۰۰
سال: ۸۹
تاریخ: ۷-۷۹-۱۲۱-۷۸۸-۸۴۷

شب به شیشه می‌زند

تاریخ: ۷-۷۹-۱۲۱-۷۸۸-۸۴۷
مددگاری: ۷۰٪ - بین المللی زبان و ادبیات زبان پارسی
(شعرهای ۸۹-۹۰)

مهدی مظفری ساوجی
پیمانهای زمینهای



تاریخ: ۷-۷۹-۱۲۱-۷۸۸-۸۴۷
مددگاری: ۷۰٪ - بین المللی زبان و ادبیات زبان پارسی

مددگاری: ۷۰٪ - بین المللی زبان و ادبیات زبان پارسی

مددگاری: ۷۰٪ - بین المللی زبان و ادبیات زبان پارسی

مددگاری: ۷۰٪ - بین المللی زبان و ادبیات زبان پارسی

مددگاری: ۷۰٪ - بین المللی زبان و ادبیات زبان پارسی

مددگاری: ۷۰٪ - بین المللی زبان و ادبیات زبان پارسی

مددگاری: ۷۰٪ - بین المللی زبان و ادبیات زبان پارسی

مددگاری: ۷۰٪ - بین المللی زبان و ادبیات زبان پارسی

مددگاری: ۷۰٪ - بین المللی زبان و ادبیات زبان پارسی

مددگاری: ۷۰٪ - بین المللی زبان و ادبیات زبان پارسی

مددگاری: ۷۰٪ - بین المللی زبان و ادبیات زبان پارسی

مددگاری: ۷۰٪ - بین المللی زبان و ادبیات زبان پارسی

مددگاری: ۷۰٪ - بین المللی زبان و ادبیات زبان پارسی

مددگاری: ۷۰٪ - بین المللی زبان و ادبیات زبان پارسی

مددگاری: ۷۰٪ - بین المللی زبان و ادبیات زبان پارسی

مددگاری: ۷۰٪ - بین المللی زبان و ادبیات زبان پارسی

مددگاری: ۷۰٪ - بین المللی زبان و ادبیات زبان پارسی

مددگاری: ۷۰٪ - بین المللی زبان و ادبیات زبان پارسی

مددگاری: ۷۰٪ - بین المللی زبان و ادبیات زبان پارسی

مددگاری: ۷۰٪ - بین المللی زبان و ادبیات زبان پارسی

مددگاری: ۷۰٪ - بین المللی زبان و ادبیات زبان پارسی

مددگاری: ۷۰٪ - بین المللی زبان و ادبیات زبان پارسی

مددگاری: ۷۰٪ - بین المللی زبان و ادبیات زبان پارسی

فهرست

۷	فویا.....	۱۰۹
۲۰	یمارستان.....	۱۰۸
۲۲	زمستانها.....	۱۰۷
۲۶	مسخ.....	۱۰۶
۲۸	تهوع.....	۱۰۵
۲۹	درد.....	۱۰۴
۳۰	خودکشی.....	۱۰۳
۳۱	گمشده.....	۱۰۲
۳۲	گل‌های خانگی.....	۱۰۱
۳۳	باغ وحش.....	۱۰۰
۳۵	در سایه.....	۹۹
۳۷	عروس.....	۹۸
۴۲	انوپیا.....	۹۷
۴۹	چشمان کاملاً بسته.....	۹۶
۵۰	انزوا.....	۹۵
۵۳	جشن تولد.....	۹۴
۵۵	شب و سرما.....	۹۳
۵۶	موریانه‌ها.....	۹۲

۹۱.....	متلبی
۹۲.....	میوه ممنوعه
۹۳.....	از کاشها
۹۴.....	زیباترین فکر جهان
۹۵.....	تردید
۹۶.....	بازی
۹۷.....	آرامگاه

فوایا

سطل های زیاله
تیرهای برق
درخان غلوت
آثاب پهن
و آدمها
و تفاوت
از گثار هم رده شوند

آه
سهم من
از زندگی
همین قدر است
که بر تعالی ها را

۵۷.....	هزار و یک شب
۵۸.....	چه می شود کرد
۵۹.....	آنکه می ترسد
۶۱.....	هیس!
۶۳.....	من
۶۴.....	خبری نیست
۶۵.....	در گذشته
۶۶.....	آرزو
۶۷.....	اگر
۶۸.....	سیاه زخم
۷۱.....	سرگیجه
۷۲.....	درد
۷۳.....	آخر پاییز
۷۶.....	شعبده باز
۷۷.....	روزها
۷۸.....	رنگ شب
۷۹.....	آرزوهای بزرگ
۸۰.....	رقصی چنین
۸۱.....	زمستان
۸۲.....	ترسیدن
۸۳.....	غارنشینی
۸۴.....	تاک
۸۵.....	بازی
۸۶.....	شعر سپید
۸۷.....	سایه ها
۸۹.....	؟
۹۰.....	ظهیرالدوله، فروغ فرخزاد

بر سر

شکستند

و قرس

آنقدر شدید بود تکان مایش

که پیغماهی برآی همیشه

در من خراب شد

فویا

کندم

کندم

سلطه‌های زیاله

تیرهای برق به آخر رسید...

درختان خلوت

آفتاب پهن

و آدمها

بی تفاوت

از کنار هم رد می‌شوند

و مردی

آه فراموش کرده بود

سهم من

از زندگی

همین قدر است

که پرتقال‌ها را

مشهورست بود

ان له بیسیم

و نهاده

بلوی

متالکش ره ل واهنیه

ولیشتریه ل ویله

رماله ر له ریمه هر

رکنیه ر له هنلک

ملن پنهانه سنه ده

نالیله ر له ریمه هر

بله

ولیخنیه ر باله سلوی

هیچهار راه

ان له ایمه ده

بله چنلیه

له ده راه هنلیه

که علیه نه بیه

نیزی لانا

لانا

تسا هنلکه له نه

هاره میله بیمه اه ده راه بونیه آنا

ان نهاده راه بیه

بر سرم ره من فهمیدم
شکستند ها در من زندگی من کرد
و ترس
آنقدر شدید بود تکانهایش
که چیزهایی برای همیشه
در من خراب شد
که زنده زنده
کندم
کندم
کندم
ناخن‌هایم
انگشت‌هایم به آخر رسید...
انگار
جنائزه‌ای پنهان
جا عوض می‌کند
در من
و مردی
که فراموش کرده بود
به قلبش چسب بزند
سال‌هاست
روی خردشیشه‌ها راه می‌رود

پوست بکنم
و سیب‌ها را
تکه‌تکه کنم
باید
سینه‌ام را می‌شکافتم
و قلیم را می‌بخشیدم
به بطی‌های خالی
و ثانیه‌های بویناک
که غلت می‌خورند
در جوی‌های خیابان
باید نهالی می‌خریدم
برای باعچه
که فصل‌ها را
نشانم دهد
پنجره‌ای که مرا
بیرون بیاورد
از تاریکی
انگار
قرن‌ها گذشته است
از آخرين باري که هوایپماها
دیوار صوتی را

باید چگونه می‌فهمیدم
آنکه سال‌ها در من زندگی می‌کرد
مرده‌ای است
و رگ‌هایی که فکر می‌کرد
خون را به قلبم می‌رسانند
کرم‌هایی بودند
که زنده زنده
مرا می‌خورند

□

کارت‌های رورشاخ را
یکی‌یکی
نشانم می‌دهد روانکاو
بی‌آنکه
به کوچک‌ترین سرتختی برسد
از زخم‌هایی که همچنان
به زندگی زیرزمینی خود

در من
ادامه می‌دهند

هرچه دقیق‌تر می‌شود
روان‌پزشک
در خطوط نواری که از مغزم گرفته است

بیست پنجم
و ترس
برای همیشه
در من
مخفی شد
برای شب‌های مبادا

بی‌دارم می‌کند
چراغ‌ها را خاموش می‌کنم
پرده‌ها را می‌کشم
و هرچه متظر می‌مانم
سفید نمی‌شود
وضعیت

شاید
شاید
شاید

اگر

باطری اش را
در بیاورم
زمان
متوقف شود

بر دیوار